

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

علی دشتی

۳۴

"ناتوانی عقل"

یکی از موارد اندیشه‌گیر و در خور تأمل ایراد و اعتراض آقای دشتی، بعبارات کلابادی که مناسفانه در این مبحث هم عبارت کلابادی را درست ترجمه نکرده و معنی آنرا نفهمیده اینست که کلابادی سخنی از ابوبکر ساک نقل کرده است بدین عبارت: «لما خلق الله العقل، قال له. من انا؟ فسكت، فكله بنور الواحدانية، فتح عينيه، فقال انت الله لا اله الا انت» یعنی: هنگامیکه خداوند تعالی خرد را آفرید، بدو گفت: من کیستم؟ پس خرد ساکت ماند، آنگاه خداوند بانور وحدانیت بدیده عقل سرمه‌کشید، پس خرد دیدگان خود بگشود و گفت: تو خدایی و جز تو خدایی نیست.

آنگاه آقای دشتی پس از نقل عبارت خود می‌نویسد: "سخنانی که شخص در خواب میگوید، بیشتر شباهت دارد، ساک کجا بود که خدا! عقل را آفرید و باوی سخن گفت؟" اگرچه در فحوای خطاب و لحن کلام آقای دشتی، ریشخند و تمسخر واضح است، اما بانندک تأملی خوانندگان محترم در خواهد یافت که این هردو متوجه نویسنده خواهند شد، نه عارف وارستهای همانند ابوبکر ساک، آنهم سخنانی بدین پایه رفیع و کلامی تابدین اندازه منیع و سزاوار تأمل.

مطابق نظر عرفا و فلاسفه و حکمای سترک اسلامی که خوشختانه از طریق وحی و انبیاء نیز این نظر تایید گردیده است، نخستین موجودیکه خداوند متعال آفرید، عقل است، همه کاتبان وحی و پیشوایان شیعه فرقه‌های مختلف اسلامی این حدیث را ضبط کرده‌اند که: «اول ما خلق الله تعالی العقل. از این آفریده - عقل - بنور محمدی (ص) وجود منبسط و حق مخلوق به، و جوهره اولیه و روح اعظم، و قلم و مصدر ثانی یا صادر اول، و فیض مقدس و مقام واحدیت و لوح محفوظ باام الکتاب و بنامهای دیگر نیز، تعبیر کرده‌اند.

دلیل اینکه نخستین صادر و موجود اول، عقل بوده است اینستکه: هیچگونه سخنیتی میان ذات باری تعالی در مقام احدیت مطلقه و عدم اعتبار صفاتی واسمایی با موجودات و آفریدگان مادی نیست، تا از ذات مجرد محض، ماده متکاتف صادر شود، و مصراع: "چه نسبت خاکرا، با عالم پاک" حاکی از همین عدم سخنیت است. پس باید، اولین آفریده و صادر نخست از ذات الهی، نیز مجرد باشد، و چون بقول منطقه اسلام، باید میان علت و معلول، مشارکتی در حد و برهان موجود بوده، معلول حد ناقص علت و علت حد تام معلول باشد، و لذا از ذات الهی در مقام علت صدور معلول نخست - عقل - باید مخلوق مجردی صادر گردد، تا هم براساس ضابطه سخنیت علت و معلول، و هم قاعده الواحد لایصدر منه الا الواحد، که ایندومسلم عقل و نقل است، رابطه علیت و ضابطه آن درست باشد.

پس علی القاعده باید نخستین موجود و مخلوق آفریدگار یکتا مجرد باشد و در تعریف عقل می گوئیم: جوهری است مجرد که اگر موجود شود، بموضوع دیگری نیازمند نیست، و چون تجرد مخلوق اول بدلیل سخنیت ثابت شد - زیرا که از آتش در مقام علت، حرارت و از آب برودت آید - و نیز ثابت است که عقل جوهری است مجرد و بی نیاز از موضوع، پس در نخستین حرکت خلقی از مقام احدیت بواحدیت، عقل که همان وجود منبسط و فیض مقدس است آفریده شد، و این حرکت عشقیه همان است که متألهان اسلام و عسارفان بزرگ از آن بقوس نزول تعبیر کرده اند،

بنا بر مطلب بالا، بهیچوجه اختلافی میان فلاسفه مشاء و حکمای اشراقی و متألهان اسلام و عرفای فخیم، در مسئله صادر نخست بودن عقل وجود ندارد، بویژه که زبان شرع و وحی نیز آنرا تأیید کرده است. پس لازم نبود که ابوبکر سبک در صدور عقل و خلق او حضور داشته باشد تا سخن او که گفت: لما خلق الله العقل، درست در آید زیرا در مقام صدور مجرد، آفریده مادی را شأن و رتبه حضور نبوده، و به سبب وجود سلسله علت و معلول، حلقه معلول مجرد که خود علت صدور معلول دوم است، نباید بمعلول مادی متصل گردد، و گرنه قاعده مشارکت حدود برهان در علت و معلول، و ضابطه سخنیت بهم می خورد، و برهم خوردن این قواعد، موجب بروز فساد در عقاید حقه و مستلزم نوعی از مراتب و خیمه کفر و اعتقاد به تجسم و تجسد در ذات باری تعالی است، تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا" اما در خصوص اینکه این عقل بخودی خود نتوانست، ذات الهی را بشناسد، و حضرت حق اول دیدگان او را بصره بصیرت روشن کرد، و پس از آن عقل، بشناسائی پروردگار خود نائل آمد، سخنی بگزاف نیست، تا بقول آقای دشتی: "سخنانی که شخص در خواب میگوید بیشتر شباهت داشته باشد"، زیرا:

اگرچه معلول اول و صادر نخست، بحیثیت متجرد خود، دارای علم بجعل ذاتی است، یعنی همینکه بجعل اول از مقام الوهی صادر شد، عالم است، و محتاج نیست که در مرتبه خلقت خود، علم خویش را بطور مجدد از ذات باریتعالی کسب کند، و علم و وجود در مجعول نخست از حیث مفهوم متعدد و از حیث مصداق واحد و بجعل اول فراهم است، لیکن علم وجود منبسط که همدوش باوجود و متساوق با اوست—بدلیل اینکه معلول اول مجرد و علم او نیز مجرد است—فقط قادر بادراک معلولات بعدی خود در سلسله وقوس نزول است، که برمعلولات پس از خود احاطه وجودی و اشراف علمی دارد، و اینگونه از علم، در جوهر و ذات عقل موجود بوجود اوست، اما چون وجود عقل، معلول از مقام علت اولی است، و قبلاً گفته شد که معلول حدناقص علت از حیث مشارکت است، و لذا علم معلول اول من حیث هومعلول، قادر بشناسایی علت خود نیست، زیرا همان نقص ذاتی و فقر امکانی همراه اوست، و اگرچه علمش برای ادراک معلومات خود—قوس نزول—در ذاتش نهفته است، ولی این علم در ادراک وجود علت ناقص و ناتوان است، و اگر چشم عقل بسر مه وحدانیت حضرت حق مکحول و روشن نمیشد، بشناسایی مقام علت—و نه علم بعلت که محال و ممکن است—ناائل نمی گشت. پس علم عقل بمعلول خود ذاتی و نهفته در وی است در صورتیکه علمش بعلت خود—مانند علم هر معلولی بعلت خود—زائد بر ذاتش بوده و بنحو اضافه خواهد بود.

پس در نتیجه باید معرفت بذات پروردگاری، از ناحیه خودش اعطاء شود، تا ادراک علت برای معلول حاصل آید، بدیهی است این ادراک باندازه وجود معلول است نه بمقدار وجود علت، زیرا علت از جهت علت بودن بطور کلی و من جمیع الجهات، در معلول تحقق نیابد و معلول از جهت معلولیت عاجز از ادراک علت خود می باشد، اگرچه این عجز از ادراک هم طوری از اطوار و نوعی از انواع ادراک است، و بهمین ملاحظه گفته اند "العجز عن الادراک ادراک" زیرا در اینحالت ادراک عجز محقق است، و چون ادراک عجز از ادراک محقق شد، ادراک بمقدار وجود مدرک بکسر دال از مدرک بفتح دال به ثبوت می پیوندد، و از طرفی هم، چون معلول باعجز از ادراک علت خود قادر بشناسایی علت خویش نمی باشد، ناگزیر باید دارای معرفتی زائد بر ذات خود شود، تا بوسیله آن بی بمقام علت برد، و این زیادت علم خبر از ناحیه علت بمعلول نرسد و بدین مناسبت ابوبکر سباک از علم زائد بر ذات عقل، به لفظ سرمه در چشم عقل کشیدن از ناحیه حضرت حق تعبیر کرده است، که بر اثر آن نیز برای عقل شناسائی حاصل شد و در پاسخ پروردگار خود گفت: (انت الله لاله الا انت " تو خدایی و جز تو خدایی نیست.

بنا بمراتب یادشده، سخنان ابوبکر سباک عین حقیقت و نفس واقع و حاق معرفت

در مرتبه معلولیت عقل است و کمترین شباهتی بسخنان شخص خوابرفته ندارد، و آنچه که بیشتر بسخنان شخص خوابرفته بلکه سودایی می ماند، اشکالات ناوارد نویسنده در دیار صوفیان است نه ابوبکر سبک.

از این پس، آقای دشتی پس از نقل عباراتی از تعرف و مطالبی از این عطا و نوری دوکس از عرفای بزرگ می نویسد: "تمام اقوال مشایخ در این زمینه است، یعنی از راه عقل بجایی نمی رسند. آیا مفهوم مخالف این رای، این نیست که از راه دور انداختن مقولات عقلی ممکن است بجایی رسند؟".

استنتاجی که نویسنده در دیار صوفیان بصورت جملات بالا کرده است، بدنبال آوردن دو عبارت از این عطا و نوری است که ایندو عبارت نیز نه تنها نتیجه گیری غلط آقای دشتی را نمی رساند، بلکه درست در جهت استدلال نویسنده این سطور و در تایید و توجیه سخنان ابوبکر سبک است. اما ترجمه عبارت نوری:

"مردی بنوری گفت: دلیل برخداوند چیست؟، گفت خدا، پرسید پس عقل چکاره است؟، گفت عقل عاجز است و عاجز جز برعاجزی چون خود دلالتی ندارد" و ترجمه سخن ابن عطا. "عقل آلتی است برای عبودیت نه احاطه بر بوبیت" که عبارت نخست دلیل بر اینست که خدا را جز بخدا نتوان شناخت و این درست مصداق همان دعایی است که میفرماید: "یا من دل ذاته بذاته" آفتاب آمد دلیل آفتاب، و دلالت عقل برعاجزی چون خود یعنی مخلوقی که همانند عقل در قوس نزول و سلسله علت و معلول - پس از او باشد نه آفریدگار، و عبارت دوم - ابن عطا - دلیل است بر صدق سخن صادق الائمه ع که فرمود: "العقل ماعبد بما لرحمان چنانکه ابن عطا هم گوید: "العقل آلله للعبودیه، ولی از حیث احاطه و اشراف بمقام ربوبیت، کمیت عقل لنگ و وجودش قاصر است، که در واقع ایندو عبارت معنا "و مفهوم" تایید و تصدیق همان سخن ابوبکر سبک است که بنظر نویسنده در دیار صوفیان غلط درآمده بود، در حالیکه آن سخنان محض حق و حقیقت محض میباشد، و نه تنها نباید عقل را دور انداخت، بلکه باید شأن و مرتبه عقل را شناخت و آنرا در کاریکه قادر نیست، بر بنیانگیخت و سزاوار استعداد و قابلیت وجودی او، برای تدبیر در صنع و آیات و آثار و افعال و نیز شناسایی اجمالی صفات و اسماء حضرت حق بکار برد، نه ادراک پروردگاری بوجه غور و کنه جویی که از محالات است، پس باید بقول عارفی دیگر بنقل از تعرف گفت: "العقل یحول حول الکون، فاذا نظر الی المکون ذاب" یعنی عقل در مراتب هستی و پهنه های آن جولانی دارد، پس همینکه بوجود هستی بخش نظر افکند - همانند دیده خفاش بخورشید در نصف النهار - آب شد و اهمیت بلاغی عبارت بالا بمناسبت ماضی بودن فعل ذاب و نظر قابل دقت است. (ادامه دارد)